

کلینر:

Eraser Head

کلینر دوم

AFO

تایپست:

Mohammad MD

ویراستار:

A12Ms

مترجم:

Steph

اونا برام مثل
افسانه بودن.
مثل انیمه ها
غیر واقعی



من قهرمانارو
فقط تو
تلویزیون
دیدم



اونجا چیکار
کردی؟ ها؟ منو
فروختی؟ به کی؟

منو نمیتونی
خر کنی

یواشکی رفتی تو
شهر و فکر
کردی میتونی از
زیرش در بری؟
بچه ی...



Chapter 299:
Troubled Upbringings



مامان هم وقتی زیره
نظر بود بهش پناه
داد، و اینجوری بود
که من دنیا اومدم



سالها پیش بابام
موقع سره یه جیب
زنی یکپو کشت



بخشید

چندبار تاحالا
بهت گفتم؟
پشتتو بهم نکن



گمشو



اونوقت میتونستم
مثل یه پرنده
آزاد باشم

هی

نرو
باشه؟

بدتر از اون،
گذاشته خودشم
داغون شه



تکیه به کوسه
تومیه یه اشتباه
بود...



من میدونستم که
پدر و مادرم از درون
خوردن



کاشکی اون بچه
لعنتی به دنیا
نیومده بود



منم همونجوری
اونجا نشستم و
تحمل کردم، به امید
اینکه سرنوشت من
مثله اونا نشه



حالا چی کیگو؟

زدیه
ماشین رو
دزدید
بعدم دستگیرش
کردن



ها؟

اون...



دستگیر شد

در اون
لحظه

اندوور گرفتش...

قهرمان ها یهویی
برام واقعی شدن

افسانه

SKWRM

毛キ

毛キ

SKWRM

تبدیل به
واقعیت شد...

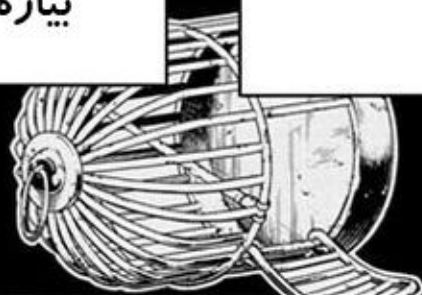
وقتی
شوک از
بین رفت

باید فرار
کنیم



نتونست تو
جامعه دووم
بیاره

ولی مادرم



مامان ترسید که
به خاطر پناه
دادن به یه
فراری متهم
بشه

برای همون
اون روز از
خونه رفتیم



بیا بریم

پیش
پلیس

منم تلاش کردم که
از راه قانونی همه
چیز رو پیش ببرم



تو پسر
باباتی نه؟

اصلا برای چی به
دنیا اومدی؟

باشه. هرچیم
که باشه

تا وقتی برامون
پول بیاره





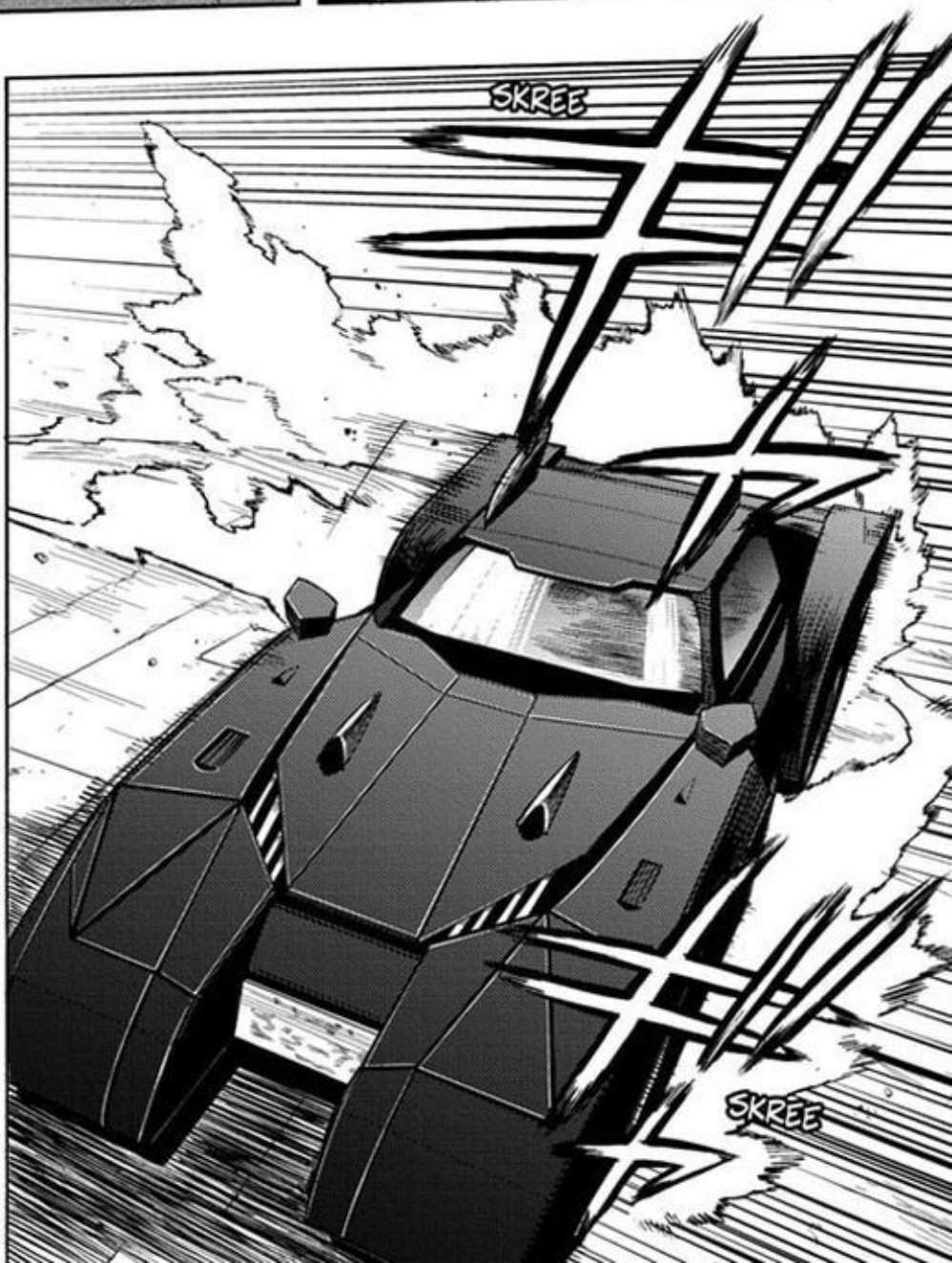




که باعث شد تورو
توی یکی از
تسهیلات میشون که
توی سایه ها فعالیت
میکرد نگهدارن

بهترین شرایط
ممکن نگه داریم

بعدش پیشنهاد
داد که جسم ست
رو تا



وقت انقلابه! از امروز
شروع میکنیم! از این به
بعد این تیکه سی شهر
ماله دسته سی خدای
پر خوری شده



پرتاب فیبر



هن؟





پلیس
کجاست؟



دیگه تموم
شده است

مرسی که
نجاتم دادی

عذرخواهی میکنم
شرایط جسمی
خوبی ندارم برای
همین دستگیری
تمیز انجام نشد

دوخت و دوز
دسته ی خدای
پر خوری



و قهرمانای محلی؟

اونایمیان

پلیسا سرشون با
زندانیای فراری
شلوغه



پوفف دیگه کی
به

قهرمان نیاز
داره



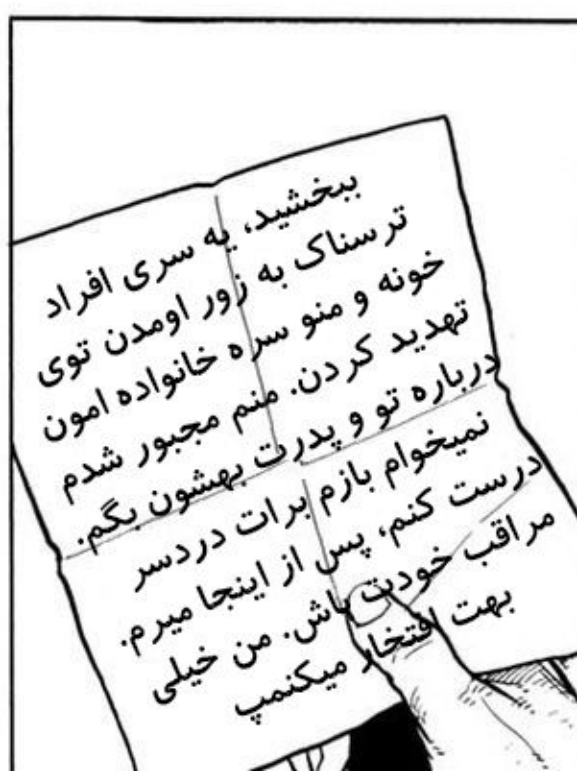
باعث شده
مغازه هاشون
رو بپندن و از
شهر برن



MUTTR

و سره همه سی
انتقاد هایی که
علیه قهرمان ها!
هست







میدونستم
اطلاعات باید از
مامانم درز کرده
باشه



گوش کن
کیگو
کوچولو

از امروز باید
با اسمت
خداحافظی
کنی



چقدر دردناک

مثل وقتی
یه جفت
نخ نازک

نه



و منم
مشکلی
نداشتم

نجاتش ندادن
و پشت کردن
بهش رو مخم
هست

من، کسی
که میخواد
به همه
کمک کنه



پاک کردن اسم تاکامی هر
ارتباطی بین ما بود رو قطع
کرد



کمیسیون های
امنیتی به طور
خطرناکی در حال
حاضر بسته شده اند

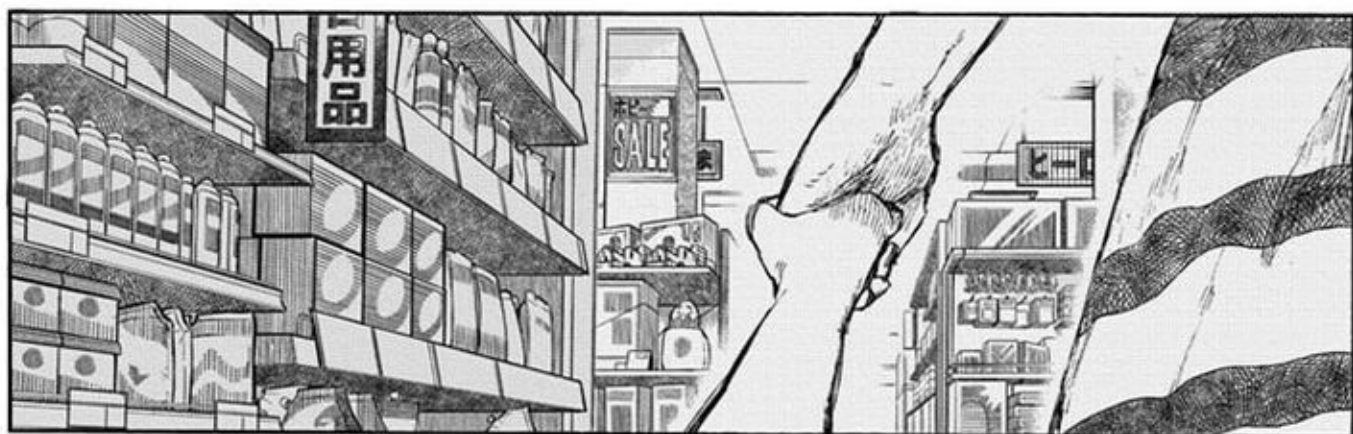
پس کسی نیست که
دستوری صادر کنه



همه اش به
خودم
برگشت

احساس
میکنم شونه
هام سبک
شدن

البته نه به
معنی واقعی
چون
جسمم
راغونه





وقتی به نفر به
گوشه گیر
افتاده یا وقتی
واقعا آزاده

اون موقع است
که اونا خود
واقعیشون رو
نشون میدن



همون جمله ی
ساده

جینست



و منم...

همون حس رو
دارم



به خاطر اینکه که
فکر میکردم اون
یارو بوبایگاوارا آدم
خوبی بود

اون فقط
میخواست به درد
بخور باشه





حتی اگه چیزی
که دابی درباره
خانواده
تو دوروکی گفته
درست باشه



من میدونم شرایط
با گذشته فرق
دارن

